

از شناخت تا سازندگی
От познания к созиданию
استالین- تئوریسم و سازنده سوسیالیسم

ایگور کوزمیچ لیگاف
ترجمه: ا. م. شیری

در سالهای بعد از تخریب اتحاد شوروی و برپایی سرمایه داری در آن، در روسیه سعی شده با اشاعه انبوه عظیمی از دروغ و جعلیات، افتراگویی و تهمت زنی های تعمدی، زندگی و فعالیت استالین را بیالایند. کار کثیف و فحاشانه یهودایان و وازدگان سیاسی نه تنها تخفیف نمی یابد، که برعکس، شدت هم می گیرد.

طبیعتاً این سؤال مطرح می شود که همه این اقدامات، چه هدفی را تعقیب می کنند؟ ارائه تصویری خشن از استالین بعنوان دیکتاتور، جاهل و جلاد برای حاکمیت بورژوازی کلان کنونی و سران آن- الیگارشها، صاحبان ثروتهای غارتی و همچنین، برای مقامات عالی بوروکراسی دولتی از این جهت لازم است که، حزب کمونیست اتحاد شوروی و وارث آن، حزب کمونیست روسیه و حاکمیت شورائی زحمتکش را بی اعتبار ساخته، باور و اعتماد مردم نسبت به بازگشت کشور به راه رشد سوسیالیستی را مخدوش و سدّ نمایند.

بدون پاک کردن جعلیات کثیف بر علیه حزب کمونیست اتحاد شوروی، ولادیمیر ایلچ لنین و یوسف ویساریونویچ استالین از حافظه مردم زحمتکش، نمی توان روی شرکت فعال توده های زحمت و کار در مبارزه برای بازسازی حاکمیت شورائی خلق، بازگرداندن کشور به راه رشد سوسیالیستی و تشکیل مجدد دولتهای متحد بر مبنای اصول سوسیالیستی حساب کرد.

استالین، یک رهبر در مقیاس جهانی بود که تئوری ترقی اجتماعی و تحقق آن را با هم تلفیق داد. وی، قدرت پیش بینی روند حوادث را داشت و کشور را برای اولین بار در جهان با موفقیت به راه طی نشده سوسیالیسم سوق داد. ی. و. استالین، تئوریسم و سازنده سوسیالیسم بود.

ی. و. استالین، بعنوان پیرو صادق ولادیمیر ایلچ لنین، برای اولین بار به سؤال لنینیسم چیست، پاسخ داد. به تعریف او، لنینیسم عبارت از مارکسیسم دوران امپریالیسم و انقلابات پرولتری، تئوری و عمل انقلابی و بطور کلی، دیکتاتوری پرولتاریاست. صفات مشخصه تئوری لنینی را بمثابة تداوم رشد ماتریالیسم دیالکتیک، توانائی وحدت بخشیدن به تئوری و عمل انقلابی را آشکار ساخت.

او در مورد خطر برخورد سطحی به تئوری مارکسیسم- لنینیسم هشدار می داد و تأکید می کرد که، «تلاش عملگرایان برای دور زدن تئوری، با روح لنینیسم در تضاد است و با خطرات بزرگی همراه است». او، در مقابل تحریف تاریخ قاطعانه می ایستاد.

آنچه که به شیوه های کاریست ابزار زبان در آثار استالین مربوط می شود، عبارت پردازی و پیاوه گوئی های شبه علمی در آنها جائی ندارند. نوشته های وی برای بخش اعظم مردم واضح و قابل درک هستند. اتفاقاً در این مورد، نمونه و نظیر یوسف استالین بسیار کم است.

لازم به تأکید است که، بررسیهای استالین در عرصه تئوری مارکسیسم- لنینیسم و تحقق عملی آن در شرایط خاص جهانی، در شرایط محاصره خصمانه اتحاد شوروی از سوی کشورهای سرمایه داری و در شرایط خطر دائمی حمله نظامی از خارج که از سوی فاشیسم متجاوز آلمان اتفاق افتاد.

تئوریهای مارکسیسم- لنینیسم تکامل می یابد، در عمل اجتماعی محک می خورد و متقابلاً تأثیر قدرتمندی بر آن می گذارد. اتفاقاً یکی از عمده ترین دستاوردهای حزب، لنین و استالین در آن دوره، تکامل تعالیم مارکسیستی - لنینیستی در مورد امکان ساختن سوسیالیسم و متحقق ساختن آن در اتحاد جماهیر شوروی بعنوان یک کشور مشخص می باشد. ی. و. استالین، آموزه های لنین را در باره متدها، آهنگ سرعت و حلقه های اصلی ساختمان سوسیالیسم، یعنی؛ صنعتی کردن کشور، تعاونی کردن کشاورزی، انقلاب فرهنگی تکامل بخشید. بدین جهت، رؤس اصلی آن:

ماشین سازی- در عرصه صنعتی کردن، کشاورزی بزرگ- کالخورها(تعاونیهای کشاورزی غیردولتی. م.)، از میان برداشتن زمینداری بعنوان یک طبقه- در عرصه تعاونی کردن و متدهای مشابه، ابزارهای اجرا: برنامه های پنج ساله، توسعه اقتصاد ملی، تکنیک، «کادرهای ماهر، همه چیز را حل می کنند»، مشخص گردید. دشمنان استالین، او را به تشدید ناموجه آهنگ راه رشد توسعه کشور متهم می کنند که گویا باعث سختی های فزون از حدی در زندگی توده های مردم گردید. اما استالین می گوید، اگر در کشور، «در خانه خود ابزار تولید و اسلحه تولید نکنیم... اقتصاد ملی کشور را با اقتصاد کشورهای پیشرفته سرمایه داری، تولید کنندگان و صادر کنندگان اسلحه و ابزارهای تولید پیوند دهیم ... این، بمعنی تسلیم به سرمایه داری جهانی است». عقب ماندگی صد ساله از سرمایه داری غرب باید در عرض ۱۰ سال جبران می شد. در غیر این صورت، کشور به مستعمره و مردم شوروی به برده تبدیل می شدند. و **دلیل اصلی تلاشهای مافوق تصور بشری او هم، همین بود.**

سهم بزرگ استالین در تعمیق تعالیم مارکسیسم- لنینیسم در باره ملت و مناسبات ملی بر همه روشن است. پنج علامت مشخصه پذیرفته شده در تعریف ملت، یعنی: زبان، اراضی، زندگی اقتصادی، اندوخته های فرهنگی و معنوی مشترک، حاصل کار علمی اوست. ی. و. استالین چنین استنباط می کرد که، یک کشور کثیرالمله فقط در صورتی می تواند قدرتمند باشد که، بر پایه عدالت اجتماعی برقرار شود. جنگ کبیر میهنی خلقهای اتحاد شوروی بر علیه ائتلاف فاشیستی دولت آلمان این نظریه را تأیید کرد. آنچه که به تخریب اتحاد شوروی در اوایل دهه ۹۰ مربوط می شود، این است که بر مبنای مسائل عینی اتفاق نیافتاد. بلکه، در نتیجه پیدایش گروه جدید رهبران سیاسی که عطش مالکیتهای عظیم، حاکمیت مطلق و بلاشریک بر مردم را در سر داشتند و از تجزیه طلبی و ناسیونالیسم حمایت می کردند، حادث شد.

بسیاریها، نقش استالین را اساساً فقط به تکوین و تدوین تئوری مارکسیستی- لنینیستی مسئله ملی محدود می سازند. در حالیکه، علاوه بر این مسئله، نقش او را بعنوان سازمانده و ایدئولوگ وحدت صفوف حزبی، در باره راههای ساختمان سوسیالیسم، ساختار طبقات و مبارزه طبقاتی در پروسه سارندگی سوسیالیستی، قوانین اقتصاد سوسیالیستی، بحرانهای اقتصادی، طبیعت و راههای خروج از آن و همچنین، نگاه علمی به تاریخ، بررسی و استنتاج از آن نیز، که هم امروز و هم در آینده برای جنبش کمونیستی اهمیت بسیار دارد، نمی توان نادیده گرفت.

استالین این تئوری را مطرح ساخت که مبارزه طبقاتی با حرکت کشور به سوی سوسیالیسم نه تنها کند نمی شود، حتی سرعت می گیرد و تعمیق می یابد. توجه کنید که چقدر به گذشته نزدیک شلیک می کنند تا این اصل را انکار کنند! به عبارت صریحتر، برای درک و شناخت این نظریه قانونمند، مطالعه و شناخت فاجعه تخریب حاکمیت شورائی و مثله کردن اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی ضروری است.

در دوره نوسازی که، بعنوان نوسازی سوسیالیستی مطرح شده بود، ما کمونیستها، شخصا خود من، تحت تأثیر دستاوردهای ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی، هشدارهای استالین را فراموش کردیم، بی توجهی نمودیم، خطر واقعی را بموقع تشخیص ندادیم و آن را دفع نکردیم. این یکی از دلایل تخریب کشور و شکست موقت سوسیالیسم بود. استالین چنین فراخوان میداد: «حزب را نخواستید، از رخوت و سستی برهائید، درجه آمادگی حزب را ارتقاء دهید و آن را همیشه در شرایط آماده باش نگهدارید».

مبارزه حزب کمونیست اتحاد شوروی بر علیه تلاشهای گروههای ضد لنینی برای ایجاد تفرقه در صفوف کمونیستها، فوق العاده ضروری بود. استالین، با اپورتونیزم و هر کسی که دیدگاههای خود را مثل جوراب عوض می کرد و یا با آنهایی که هیچ دیدگاه و درک روشنی نداشتند و بگفته نویسنده بزرگ روس، نیکولای گوگول، «... نه اینجا و نه آنجا... نه در شهر خدا و نه در آبادی شیطان بودند»، سر سازش نداشت. دستور العمل لنین و استالین مبنی بر جلوگیری از تشکیل فراکسیون و دسته بندیها در داخل حزب، نه تنها اعتبار خود را هنوز هم از دست نداده است،

حتی، در شرایطی که حزب کمونیست روسیه، حملات دائمی سازمان شکنان، انشعاب گران و مأموران رژیم حاکم را تحمیل می کند، اهمیت خاصی نیز پیدا کرده است.

قانون اساسی سال ۱۹۳۶ اتحاد شوروی مهم ترین دستاورد تئوریهای نوین استالین در زمینه ساختار دولتی کشور شوراهاست. او اصول اساسی بسیار مهمی را مطرح ساخت که طبق آنها، قانون اساسی را نمی توان با برنامه و اعلامیه که تفاوت بزرگی بین آنها وجود دارد، در هم آمیخت. برنامه، هدف مبارزه آتی را مشخص می سازد ولی، در قانون اساسی، همه آنچه که خلق در مبارزه بدست می آورد، تثبیت می شود.

با این توضیح، با توجه به تغییرات روی داده در مبانی اقتصادی و سیاسی دولت شوروی، تغییرات در قانون اساسی لازم بود. و دقیقاً، بعد از ایجاد صنایع سوسیالیستی، تشکیل موفق تعاونیهای کشاورزی غیردولتی، تأیید مالکیت سوسیالیستی بعنوان پایه و مبنای جامعه شورائی، دموکراتیزه کردن بیشتر سیستم انتخابات، یعنی؛ برگزاری انتخابات آزاد، چند مرحله ای، مستقیم، مخفی- علنی، رعایت حق انتخاب شدن و انتخاب کردن بدون اعمال هیچ نوع محدودیتی، انجام این تغییرات ضرورت یافت. در «قانون اساسی امیدبخش» روسیه سرمایه داری، فقط بسیاری از حقوق و آزادیهای انسان، اساس ساختار دولتی ثبت شده است. در آن گفته می شود: **«مردم تنها منبع قدرت محسوب می شود و روسیه - یک دولت اجتماعی است»**. اما، برغم این توصیف، در ارگانهای دولتی، در وسط روز روشن، چراغ بدست، یک نفر نماینده از جامعه کارگران و یا دهقانان که حداقل نیمی از جمعیت بزرگ سال کشور را تشکیل می دهند، نمی توان یافت. در اتحاد شوروی ۶۰ درصد اعضای تمام شوراها را کارگران و دهقانان تشکیل می دادند. امروز در شرایطی که در مقیاس جهانی، مردم جوامع به دو بخش اقلیت ناچیز ثروتمند و اکثریت تام فقیر، تقسیم شده است، **تحت حاکمیت کدام دولت اجتماعی، از «زندگی شایسته و آزاد» زحمتکشان می توان سخن گفت؟** بورژوازی بزرگ دارائیهای هنگفت مردم را به سرقت برده و به تملک خویش در آورده است. ابزار تولید در اختیار هرکسی باشد، حاکمیت نیز در دست اوست. یعنی، قدرت سیاسی در اختیار بورژوازی بزرگ و بوروکراتهای دولتی متحد آنهاست.

گاهی حتی در مطبوعات کمونیستی به موضوعاتی بر می خوریم مبنی بر اینکه؛ گویا در ساختار طبقاتی اتحاد شوروی، طبقه متوسط حفظ شده بود و ادعا می کنند که در جریان مثلث کردن اتحاد شوروی از میان برده شد ولی، الآن دوباره تشکیل می شود. برای مشخص کردن اینکه آیا اینطور بود یا نه، باید اول ملاکهای منطقی طبقه را تعریف کرد. ولادیمیر لنین سه علامت مشخص طبقه را بعنوان توده بزرگ انسانی معین کرده است: نقش آن در روند تولید اجتماعی، رابطه آن با ابزار تولید و منبع و میزان درآمدهای آن. سؤال می شود، وجه مشترک بین تشکیل دهندگان طبقه متوسط روشنفکران با ثروتمندان، دلالتان، دهقانان مرفه و افسران، تاجران و کارگران فوق متخصص کدام است؟ یکی صاحب ملک خصوص است و دیگری نه. یکی حقوق بگیر دولتی است و دیگری درآمد خود را از تولید و یا فروش محصولات تولیدی در بازار تأمین می کند. مسئله طبقه متوسط بدین جهت مطرح می شود که وجود طبقات متضاد آشتی ناپذیر در جامعه سرمایه داری، در سایه قرار گرفته و پوشیده بماند.

حاکمان بورژوازی روسیه و همه کشورها، برای انحراف اذهان مردم، جامعه سرمایه داری را در ورای نامهای دیگری مثل جامعه بورژوائی، یعنی، جامعه مدنی، دموکراسی بورژوائی، یعنی دموکراسی مطلق، اقتصاد سرمایه داری یعنی، اقتصاد بازار، پنهان می سازند.

در روسیه امروزی، طبق تعریف استالین از تئوری لنینی امپریالیسم، انحصارات با دستگاه دولتی، حتی ساختار دولتی در مرکز و نهادهای سرمایه مالی، بورژوازی بزرگ و سرکرده های آن: الیگارشها - پلوتوکراتها، در هم تنیده شده است. نشانه انکار ناپذیر آن، این است که در دولتهای بیست سال اخیر، سرمایه داران و جنایتکاران غاصب ثروتهای ملی، پستهای وزارتی را در اختیار گرفته اند. قوانین هم به نفع بورژوازی بزرگ تصویب می شود و طبق آنها، مالیات برابر برای ثروتمندان و فقیران وضع می شود! و دولت بجای حمایت از بانکها و انحصارات

دولتی، در وهله اول، میلیاردها وام پرداختی بانکهای خارجی به شرکتهای بزرگ را تضمین کرده است... در این زمینه صحبتها بسیار است.

یوسف استالین، اشکال مالکیت بر ابزار تولید و قوانین اقتصاد سوسیالیستی. فرمولبندی مبانی قوانین اقتصادی جامعه سوسیالیستی، مدیون استالین است. طبق قانون، حداکثر رشد دائمی نیازهای مادی و مدنی همه جامعه از طریق توسعه و تکامل پیوسته تولید سوسیالیستی بر پایه تکنولوژی عالی تأمین می شود. یعنی بجای تأمین سود در نظام سرمایه داری- توسعه رفاه مردم در نظام سوسیالیستی، بجای رشد تولید از اعتلا به بحران و از بحران به اعتلا - توسعه پیوسته تولید سوسیالیستی را در نظر می گیرد.

درست در زمانیکه در سالهای دهه ۳۰ قرن گذشته، طوفان بحران اقتصادی دنیای سرمایه داری را در می نوردید و سطح تولید پائین می آمد، اقتصاد اتحاد شوروی طریق توسعه را طی می کرد و در کشور ما از بیکاری خبری نبود. در این سالها تولیدات صنعتی اتحاد شوروی ۵ برابر افزایش یافت. درست در همان سالهای صنایع ماشین سازی و شیمیائی، اتمی و هواپیما سازی، تراکتور و کمباین سازی، صنایع تولید فولاد با کیفیت عالی، کانوچی مصنوعی و غیره راه اندازی گردید.

همانطور که لنین می گفت، سوسیالیسم بر شالوده مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید و دقیقاً، بر پایه مالکیت عمومی بر زمینها، معادن، بخشهای کلیدی اقتصاد تحکیم می یابد. و اشکال مالکیت، مهمترین وجه تمایز نظامهای اجتماعی و شیوه های تولیدی است.

حاکمیت کنونی با تمام نیروی خود در جهت تشکیل حزب سوسیال-دموکرات روسیه به نام «روسیه عادل»، بعنوان رقیب حزب کمونیست روسیه فعالیت می کند. رهبران آن، از ایده «سوسیالیسم نوین» و از همه چیز سخن می گویند و «دنیای طلایی» را وعده می دهند. اما، در این باره که، باید مالکیت عمومی جایگزین مالکیت خصوصی سرمایه داری بشود، حتی یک کلمه هم بر زبان نمی آورند. یعنی، در شرایط «سوسیالیسم نوین»، مالکیت خصوصی سرمایه داری بر ابزار تولید حفظ می شود و این هم بدین معنی است که حاکمیت در اختیار بورژوازی بزرگ می ماند. این هم یعنی، «سوسیالیسم سرمایه داری». و این است معنی و مفهوم کلی «نوین» و یا عبارت دقیقتر، ریاکاری و مردم فریبی حاکمیت بورژوائی!

بحران اقتصادی که اینک همه جهان را فراگرفته است، یک خطر بسیار جدی است، که هم امروز و هم آینده بشریت را تهدید می کند. حاکمیت امروزی روسیه و خادمان سیاستهای آن چنین فکری را به جامعه القاء می کنند که گویا علت بحران را هیچ کس نمی داند و نمی تواند هم بداند و چنان وانمود می کنند که گویا بحران یک «معمای بی جواب» و یک «حادثه غیر قابل توضیح» است. آنها همچنین این فکر را القاء می کنند که گویا بحران «تحریک شده است»، و «بحران از خارج به کشور ما آمده است» و چنان وانمود می سازند که گویا علل بحران از ویژگیهای اقتصاد نارس است و حتی از حاکمیت اتحاد شوروی به ارث رسیده است.

ی. و. استالین بر اساس تعالیم مارکسیسم-لنینیسم، ماهیت بحران اقتصادی و راههای خروج از آن را توضیح داد. استالین در کتاب «در باره ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک» می نویسد: «در کشورهای سرمایه داری، مالکیت خصوصی سرمایه داری و خصوصیات پروسه تولید اجتماعی در تضاد فضاقت باری با خصوصیات نیروهای مولده قرار دارد. بحران اقتصادی هم نتیجه آن است». با این استنباط، چنین نتیجه گیری می کند که، «برای غلبه کامل بر بحران، محور کامل سرمایه داری ضروری است». این نتیجه گیری، امروز هم معتبر است و بعنوان ماده اصلی، در برنامه ضد بحران حزب کمونیست روسیه نیز ثبت شده است. استقرار مجدد سرمایه داری در روسیه و بموازات آن، همگرایی با سرمایه داری جهانی منبع اصلی بحران اقتصادی محسوب می شود.

اما باید به این سؤال هم پاسخ داد که با داشتن چنین شیوه تولید، دولتی که در بهترین زمانها، در طول سالیان طولانی، بدون اینکه در زمینه صنایع تولیدی سرمایه گذاری نماید، مقدار متناهی پول انباشت کرده است، در آینده، می تواند به «تخفیف بحران» موفق شود؟ این را هم باید در نظر گرفت که بخش اصلی صنایع، یا از بین رفته است و یا راه تنزل می پیماید. وابستگی اقتصادی، مالی و خوارباری کشور، به سطح بی سابقه ای رسیده است. قرضهای خارجی روسیه از مرز ۵۰۰ میلیارد دلار گذشته است. همراه با این، صدها میلیارد دلار به خارج از مرزهای کشور منتقل شده است. اما در نقطه مقابل، یک دنیا «راه کار» و «استراتژی» ارائه می شود مورد پشتیبانی قرار می گیرد. علیرغم تمام فورومها، جلسات، مشاوره ها، «میزگردها» برای «بهینه سازی، تخصصی کردن، نهادینه نمودن و عاقلانه کردن اقتصاد»، بحران هنوز دیوانگی می کند و مردم را با مصایب و سختی های هر چه بیشتری مواجه نموده، آنها را بدامن فقر و ناامیدی می راند. روسیه سرمایه داری امروزی، یادآور «آسیابی است که در جای خود می چرخد و نمی تواند به سوی افق ترقی و شکوفائی پرواز کند». تنها با در پیش گرفتن راه رشد سوسیالیستی و اقتصاد برنامه ریزی شده می توان کشور را از چنگال بحران رهانید.

تاریخ و تجارب تاریخی، برای سازندگی و تربیت بویژه نسل رو به رشد، همیشه درمیدان دید استالین قرار داشتند. او، «به تاریخ بمثابه یک علم می نگریست و ضمن مبارزه آشتی ناپذیر با تحریف کنندگان تاریخ، سیمای واقعی آنان را افشاء می کرد». امروز، در شرایطی که جنون ضدیت با تاریخ، بویژه، موج جدید تحریف تاریخ میهن و قبل از همه، تاریخ دوره اتحاد شوروی در کشور طغیان می کند، نظریه استالین در قبال این مسئله، اهمیت درجه اول کسب کرده است. مثلا اگر خصلت جنگ داخلی را در نظر بگیریم که سرمایه داران و مالکان سرنگون شده بخاطر استثمار مجدد زحمتکشان، کشور و استقلال آن را بعد از اکتبر سال ۱۹۱۷ به بیگانگان فروختند، استالین ماهیت طبقاتی آن را توضیح داد. تحریف کنندگان تاریخ، مثل ولکاکانوف، سوانیدزه، رادزینسکو و دیگران جنگ داخلی را با عنوان جنگ بین «سرخها» و «سفیدها» و حقانیت همین آخریها تعریف می کنند. در عین حال، در مورد اینکه حاکمیت روسیه تزاری، ارتش ۱۴ کشور را برای سرکوبی مردم خود دعوت کرد، سکوت می کنند.

بورژواهای تازه بدوران رسیده و نوکران تلویزیونی و مطبوعاتی آنها سعی می کنند جنایتهای ژنرالهای قاتل تزاری، کلچاک، دنیکین، و رانگل، مانرگیم و امثال آنها را تطهیر نموده و خون ریزیهای آنها را پرده پوشی کنند. حاکمیت کنونی مجسمه یادبود آنها را می گذارد. لازم به گفتن است که حتی، فرمانده ارتش چکوسلاواکی در سیبری که فعالانه از کلچاک پشتیبانی می کرد، مجبور شد اعلام کند: «نیروهای تحت فرماندهی کلچاک به کارهایی دست می زنند که همه دنیای متمدن را بوحشت می اندازد. آتش زدن کامل آبادیها، قتل صد نفر- صد نفر غیرنظامیان روس، تیرباران بدون محاکمه انسانهای مظلوم به نا سیاسی سیاسی- ساده ترین کار آنهاست». همین اعلامیه مرا بر آن داشت تا با شرکت کنندگان جنبش پارتیزانی در سیبری دیدار کرده و پای صحبت آنها بنشینم. این پارتیزانها می گویند: «کلچاکها، پارتیزانهای اسیر و مردم دهات را به تایگا برده، زجرکش می کردند، زنده- زنده خوراک پشه ها می کردند. حتی اسقف سیبری، خادم وفادار کلچاک مثل همه روحانیون، تعریف می کرد که، بلشویکها حرمت کلیسا را بیشتر از افسران کلچاک نگه می داشتند.

و امروز، زمانیکه ناسیونالیستهای اوکراین و گرجستان بین خلقهای اوکراین و روس، بین خلقهای گرجی و روس تخم نفاق و خصومت می پراکنند، عقلا نیت تاریخی اتحاد خلقهای گرجی و اوکرائین با خلق روس ثابت می شود. «آن وقتها گرجستان در برابر یک انتخاب قرار گرفته بود: یا باید به زیر چتر حمایت شاهان فارس یا سلطان عثمانی می رفت و یا تحت قیمومت روسیه در می آمد. اوکراین هم در چنین موقعیتی قرار گرفته بود: یا باید به کشور تحت الحمایه خوانین لهستان یا سلطان عثمانی تبدیل می شد و یا سرپرستی حکومت روسیه را می پذیرفت». تلاش

برای بازنویسی تاریخ اتحاد شوروی پدیده تازه ای نیست. برخورد به تاریخ دوره شوروی در سالهای نوسازی (۱۹۹۱-۱۹۸۵)، یکی از عوامل مهم تقسیم بندی بین دو گروه طرفداران تکامل و بهسازی نظام شوروی و فعالان تخریب و جایگزینی سرمایه داری بجای آن بود. نتیجه همان بود که من، دو سال قبل از تخریب اتحاد شوروی در نامه خود به هیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی نوشته بودم: «میهن و حزب ما در خطر است، تمامیت فدراسیون شوروی و حزب کمونیست با خطر واقعی و بسیار جدی مواجه شده است. اوضاع جاری، اقدام عاجل را ضروری ساخته است».

یوسف استالین یک شخصیت تاریخی بزرگ، پیچیده و متضاد در مقیاس جهانی بود. او، شخصیت واحدی ندارد. برای ارزیابی درست از شخصیت استالین، بررسی مجموعه فعالیتها، اعمال بسیار عظیم او و موارد تخلف از قانونمندیهای سوسیالیستی ضروری است. آنهایی که بر فشارهای سیاسی دوره رهبری او انگشت می گذارند، بعنوان یک قاعده، هیچگاه از سازندگیها و فعالیتهای استالین سخنی میان نمی آورند. آنچه که به مسئله شخصیت پرستی مربوط می شود، در این باره قبل از هر چیز، اظهارات استالین در باره کتاب آماده چاپ «شرح دوران کودکی استالین» شایان توجه است. او در باره این کتاب می گوید: «این کتاب، پرستش شخصیت رهبران، قهرمانان معصوم را به ذهن کودکان شوروی (و بطور کلی، همه مردم) القاء می کند. این، خطر ناک است. تنوری "قهرمان" و "توده"، تنوری بلشویکی نیست، تنوری اس اری است (S.R. سوسیالیستهای انقلابی. مترجم)... بعقیده بلشویکها، قهرمانان را خلقها می آفرینند. توصیه می کنم؛ این کتاب را بسوزانید».

بزرگی استالین، با این تبلیغات قابل توضیح نیست. برای پی بردن به عظمت شخصیت او، باید عظمت تشکیل کشوری بزرگ تحت رهبری او، از جمله ساختن ابرقدرت سوسیالیستی را که، طبقات و استثمار انسان از انسان را منسوخ کرد، ریشه بیکاری و فقر را خشکانید، دسترسی همگانی به تحصیل، بهداشت و درمان، مسکن رایگان را ممکن ساخت. و این حس افتخار مردم را نسبت به میهن خویش و به حزب کمونیست که کشور را به سوی تمدن نوین بشری، به سوی سوسیالیسم هدایت کرد، برانگیخت.

نویسنده فرانسوی، آری باریوس می نویسد: «تاریخ زندگی او- مشحون از پیروزی پیاپی بر مشکلات پیاپی می باشد... انسانی با مغز دانشمند، با سیمای کارگر، با لباس ساده سربازی... در روسیه جدید- این است شخصیت واقعی استالین، اما این شخصیت بر اعتماد متکی است و پائینها، منبع اعتماد او هستند». چرچیل، یکی از بارزترین دشمنان حاکمیت شوروی می گوید: «آوازه استالین در همه جهان پیچید... او در میان تمام رهبران همه دورانها و خلقها، بی همتاست».

آنچه که به فشارهای سیاسی بی اساس، مجازات انسانهای بی گناه مربوط می شود- این زخم دردناک، فاجعه حزب ماست. تا حدود قابل توجهی، این امر با تشدید مبارزه طبقاتی در داخل کشور، با سرعت حرکت به سوی سوسیالیسم و همچنین با محاصره اتحاد شوروی از سوی کشورهای سرمایه داری و خطر دائمی حمله نظامی از خارج قابل توضیح است. تأکید می کنم که، هیچ کس دیگری، مثل خود حزب، بخشا در دوره حیات استالین و بعدها، اساساً پس از مرگ او، در این زمینه کار نکرده است. خود من، بهمراه حزب در کار تبرئه مجازات شدگان و بررسی موارد تخلف از قانونمندیهای سوسیالیستی که امکان گریز از تخلف وجود داشت، مستقیماً مشارکت داشتم.

اسقف اعظم، کریل می گوید که او، مسئله مجازاتهای سیاسی را از پدر بزرگش شنیده است. من که اعدام شدگان بی گناه، اخراج شدگان از حزب را از طریق اقوام خود و خانواده همسر می شناسم. بالاخره همه آنها تبرئه شدند و عضویت آنها در حزب تأمین شد. دختران، پسران و زنان آنها تحصیلات عالی کسب کردند، به کارهای شایسته گمارده شدند، به دفاع از میهن سوسیالیستی

برخاستند، عضویت حزب در آمدند کمونیستهای واقعی بودند که هیچ وجه مشترکی با آنهایی که به حزب و حاکمیت شوروی تهمت می زدند، نداشتند، بهر حال هرکسی از آن سهمی برد. چنین بود کار مقدس شما.

نباید فراموش کرد که پیشینیان شما طور دیگر در باره استالین صحبت می کردند. اسقف الکساندروفسکی می گوید: «مارشال استالین... یکی از بزرگترین انسانهای دوران ماست. او، از اعتماد و نظر مساعد کلیسا برخوردار است...». آکسی اول، اسقف اعظم مسکو و همه روسیه می نویسد: «رهبر کبیر خلق ما، یوسف ویساریونویچ استالین، تمام قوای خود را، قدرت اجتماعی را صرف آن کرد که مردم به نیروی خود پی بردند. قدرتی که با زحمت و تهور خود، کسب کرده بود».

تنها معیار مطمئن ارزیابی صحیح از شخصیت‌های مثل استالین، همان معیارهای لنینی است: در نظر گرفتن شرایطی که وی در آن کار می کرد و او در مقایسه با پیشینیان خود به آن همه تازه ها، یعنی اتکاء بر اصول تاریخی، نائل شد. با چنین شیوه برخورد به کنش و فعالیت استالین، پرده های دروغ فرو می افتند.

استالین- مارکسیست، تئوریسین، انقلابی حرفه ای، یکی از سازماندهان انقلاب کبیر و پیروزمند اکتبر، سازنده اتحاد جماهیر شوروی- قدرت بزرگ جهانی بود. طی برنامه های پنج ساله دهه اول (سالهای ۳۰ صده گذشته) سازندگی سوسیالیستی تحت رهبری او، کشور ما بر مظاهر عقب ماندگی غلبه کرد و برای اولین بار در تاریخ بشری به یک کشور صنعتی سوسیالیستی، قدرتی با تکنولوژی عظیم کشاورزی، علوم، تحصیل و فرهنگ پیشرفته، با تأمین تمام مردم شوروی با همه نیازمندیهای اولیه زندگی و کار تبدیل گردید که، بدون آن، کشور می توانست به اسارت در آید.

استالین و حزب کمونیست تحت رهبری او، پیروزی خلقهای اتحاد شوروی در جنگ کبیر میهنی بر علیه ائتلاف آلمان فاشیستی را سازماندهی کردند. در سالهای جنگ، او قدرت رهبری خود بر خلقهای شوروی را بعنوان یک فرمانده، هر چه بیشتر نشان داد. او، فرمانده جنگی بود که خلقهای اتحاد شوروی و اروپا را از اسارت نجات داد. تشکیل اتحادیه ضد هیتلری اتحاد شوروی با کشورهای ایالات متحده آمریکا و بریتانیای کبیر تحت رهبری دولتهای دشمن با ما، پیش از هر کسی، در نتیجه تلاشهای او، این دیپلمات برجسته در مقیاس جهانی، ممکن گردید!

استالین و حزب کمونیست، به عرصه علوم توجه خاصی معطوف داشته و آن را نیروی مولده حساب می کردند. پس از پیروزی بزرگ در جنگ، برغم اینکه تمام نیروی خود را در جهت بازسازی اقتصاد ویران شده ملی، مناطق مسکونی صرف کردند، کشور در جهت ایجاد مراکز علمی- تحقیقاتی جدید، و پس از آن هم برای ساختن مراکز علمی در مقیاس جهانی، از جمله، مرکز عظیم علمی سبیری (۵ شهر علمی و بیش از ۸۰ دانشکده) گام برداشت. صنایع اتمی، هوا- فضائی، تسخیر فضای کیهانی برای اولین بار در تاریخ جهان و ساخت انرژی اتمی اتحاد شوروی، در آن دوره پایه گذاری شد.

طبیعتاً این سؤال مطرح می شود که: کدام نیروها، نیروی محرکه سازنده اتحاد شوروی قدرتمند بودند؟ استالین به این سؤال چنین جواب می دهد: «ساختار اجتماعی و دولتی سوسیالیستی، میهن پرستی شوروی، برابری و برادری خلقها». در این میان، البته نقش ویژه خلق روس را بعنوان «خلق نسبتاً بزرگتر از همه ملت‌های عضو اتحاد شوروی... بعنوان خلق رهبری کننده در میان خلقهای کشور ما» که به تعبیر او، «عقل روشن، شخصیت محکم و بردباری» از ویژگی های آن است، نمی توان نادیده گرفت. و سرنوشت فعلی خلق روس، سرنوشت خلقهای برادر شوروی را رقم می زند. درست به همین جهت است که مسئله باصطلاح خلق روس، امروز هم فعلیت دارد.

روسیه بورژوائی امروز، خود کفائی خواری و استقلال اقتصادی کشور را نابود کرده و با فروش ثروتهای کشور، از جمله با تخریب علوم، آنها را با اقتصاد سرمایه داری جهانی مرتبط

ساخته است. نصف حجم محصولات غذایی و ۲/۳ درصد تجهیزات از خارج وارد می شود. عملاً بخش اعظم عرصه های اقتصادی نابود شده است. ماشین سازی، صنایع الکترونیکی، ابزار و ادوات سازی، صنایع میکروبیولوژیک، تحقیقات زمین شناسی، دارو سازی، بهسازی و احیای اراضی از این جمله اند. ماشین سازی، هواپیما و کشتی سازی رها شده است. بازارهای بسیار بزرگ کشورهای سوسیالیستی سابق و همگرایی اقتصادی آنها بسته شده است. میلیونها انسان به دامن فقر رانده شده اند.

این در حالی است که حزب «روسیه واحد» ادعا می کند که، «در عرض ۲۰ سال گذشته، روسیه راه تجدید حیات را طی کرده است که، بسیار کشورهای دیگر، صد ساله پیمودند». دروغ مافوق دروغ! طبل توخالی! در واقع، روسیه نه راه تجدید حیات، بلکه، راه تخریب کشور را پیموده است. این، جنایتی است که منحرفان سیاسی مرتکب شدند. با اینکه تقریباً ۲۰ سال از تخریب کشور گذشته است، سالهای زیادی لازم است تا اقتصاد روسیه به سطح شوروی که جای خود دارد، به سطح دوره آغاز بحران برسد.

همه آنچه که در اتحاد شوروی تحقق یافت، حاصل کار و خرد مردم شوروی است. هیچ کاری خود بخود و بدون سازماندهی انجام نمی گیرد. بویژه زمانیکه ما، در باره ساختن نظام اجتماعی- اقتصادی جدید، نظام سوسیالیستی صحبت می کنیم. همه آنچه را که در اتحاد شوروی تحقق یافت، بسیاری از صاحب نظران بمثابه معجزه تعریف می کنند. اگر چنین است، پس، مردم شوروی و حزب کمونیست لنینی- استالینی، معجزه گران بوده اند.

منبع:

«سوتسکایا راسیا»،
شماره: (۱۳۳۲۹) ۱۱۲،
تاریخ: ۱۳ اکتبر ۲۰۰۹

مختصری درباره ایگور کوزمیچ لیگاچف

لیگاچف فرزند پدری بود که در سال ۱۹۳۷ اعدام شد. او و مادرش، در سالهای بعد از اعدام پدر، با هشیاری و بدون غرض ورزی، مسببان اصلی و توطئه گرنی را که با پرونده سازی و شهادت دروغ موجبات اعدام برخی بیگناهان، از جمله پدر او را فراهم ساختند، شناسائی و تقبیح نماید.

ایگور کوزمیچ لیگاچف (Yegor Kuzmich Ligachev) متولد سپتامبر سال ۱۹۲۰، دبیر اول کمیته حزبی ایالت تومسک از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۸۳، از سال ۱۹۸۳ عضو هیئت دبیران و از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۰، عضو دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، نماینده دومای دولتی روسیه در مجلس سوم، معاون صدر و دبیر شورای رهبری احزاب کمونیست متحد (احزاب کمونیست جمهوریهای منشعب از اتحاد شوروی)، عضو رهبری حزب کمونیست روسیه کنونی، یکی از آغازگران نوسازی و یکی از اولین رهبران عالی رتبه اتحاد شوروی است، که خط و مشی میخائیل گارباچوف را برای کشور هلاکتبار توصیف کرد.

لیگاچف در مقابل تجزیه کشور قاطعانه موضع گیری کرد و از وارد شدن به میدان مبارزه با ویرانگران نهراسید. مقابله سیاسی شدید لیگاچف با باریس یلتسین به مهمترین حادثه دوره «نوسازی» تبدیل گردید. متأسفانه سخنان لیگاچف: «باریس، حق با تو نیست!» پیش بینی پیامبرگونه سرنوشت شوم کشوری بود که بعداً یلتسین در رأس آن قرار گرفت. مترجم